

الصوارم المهرقة

[231] نمایند و در این خرم دینست اما اجماعی که نه امری چنین باشد با انکار آن شخص

کافر نمی شود مثلا مجمع علیه است که این کعبه که امروز بر آن طواف می کنند بنا کرده
حجاج است اگر کسی این را انکار کند او را تکفیر نکنیم چه با انکار این هیچ حکمی از احکام
دین اختلال نمی یابد خواهی بنای حجاج باش خواهی بنای دیگری واجماعی که بر صحابیت است از
این قبیل است چه اگر کسی صحابیت کسی از صحابه را انکار کند با آنکه بتمام احکام دین
اصولا وفروعا معترف باشد وبمضمون آن تمسك نماید لازم نیاید از این خرم چیزی از دین الا
اینقدر هست که این در نفس خود باطل است چه معرفت صحابه نه از آن قبیل است که بنفسه از
ارکان اسلام است همچون ایمان بخدای وملائکه وكتب ورسل چنانکه در کلام غزالی گذشت وطوائف
مبتدعه که در شان بعضی از صحابه نبایست گویند از خوارج وروافض هیچ از اصول وفروع دین
بدان سبب از دست نگذاشته اند وآنچه از اصول وفروع دین در آن بر خلاف رفته اند از برای
قصور نظر است که داشته اند واجتهاد باطل، نه از سبب آن نابایست گوئی آن ایشان را لازم
شده. اگر کسی سؤال کند که کسی اگر نابایست در شان ابی بکر وعمر گوید بمجرد این همه
مستحق تعزیر باشدو بس چنانچه در سخن غزالی گذشت کأن که دل با اینقدر خشنود نمیشود ودوست
میدارد که باین استحقاق تکفیر درست شود. جواب آنست که مقصود ما از سخن آنست که خوارج
وشیعه کافر نباشند چه اهل علم تکفیر ایشان نکرده اند ایشانرا مبتدع وصال شمرده اند
وهمه ایشان نابایست می گویند وعامل عمر بن عبد العزیز از کوفه بوی نوشت که شخصی سب عمر
بن الخطاب کرده اگر رخصت فرمائی او را قتل کنم در جواب نوشت که جایز نیست که کسی را که